

همراه با امامت پریشان

گفتگو با آية الله شيخ محمد سنَد بحرانی دام عزه



خلاصه‌ای از زندگی‌نامه آیة‌الله شیخ محمد سَنَدِ بحرانی دام‌عزه

آیة‌الله شیخ محمد سند در ماه رجب سال ۱۳۸۲ق در بحرین دیده به جهان گشود. پدرش از تجار بحرین و از ارادتمندان خاندان عترت به‌ویژه حضرت سید الشهدا علیه‌السلام بود. به‌سبب نبوغ و استعداد سرشار، پیش از پنج سالگی وارد دبستان شد و در پانزده سالگی دبیرستان را به‌پایان رساند. سپس با بورس تحصیلی در رشته مهندسی وارد دانشکده «دیوید گیم» لندن شد و پس از یک سال از این دانشکده فارغ التحصیل گردید و سال بعد با گذراندن بعضی از دروس دیگر، به دانشکده تخصصی «امپریال» پیوست. در طول مدت تحصیل در دانشگاه، دغدغه دائمی ایشان، دفاع از مذهب اهل بیت علیهم‌السلام در برابر هجمه‌ها و شبهات دشمنان، با استفاده از میراث غنی اهل بیت علیهم‌السلام بود. این فکر و دغدغه، منجر به رها کردن تحصیلات دانشگاهی در انگلیس و اقامت در قم - به منظور تحصیل علوم دینی و کسب معرفت لازم برای پاسداری از حریم اهل بیت علیهم‌السلام - گردید. این تصمیم استاد، مخالفت‌های فراوانی را از سوی افراد مختلف - که از استعداد سرشار وی آگاه بودند - در پی داشت؛ اما این مخالفت‌ها و برخی پیشنهادهای حاشیه‌ای نیز نتوانست

مانع تصمیم او در خدمت‌گزاری به آستان امام عصر ارواحنا فداه شود. اشتیاق فراوان باعث شد تا در مدت کمی سطوح پایه را طی کند و در زمانی کمتر از چهار سال، سطوح عالی را به پایان برساند.

ایشان پس از اتمام سطوح عالی، در درس خارج مراجع و آیات عظام شرکت کرد و از فیوضات علمی آنان بهره‌مند گردید؛ از جمله اساتید ایشان می‌توان به آیات عظام سید محمد روحانی (ره)، میرزا هاشم آملی (ره)، سید محمدرضا گلپایگانی (ره)، میرزا جواد تبریزی و شیخ حسین وحید خراسانی «حفظه الله» اشاره کرد.

معظم له پس از این دوران به تدریس خارج فقه و اصول پرداخت که تا کنون نیز ادامه دارد. ایشان عقیده دارند که منبع اصیل علمی و تحقیقی، همان مطالب عمیق آیات و روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) است و دقت در این مطالب، سبب گسترش افق فکری و عقلی انسان می‌شود و این امر جز با ارتباط مستمر با مکتب وحی امکان‌پذیر نیست. بر این اساس، ایشان بر پژوهش و بررسی دقیق عقلی آیات و روایات بدون در نظر گرفتن بحث‌های ظنی و تعبیدی تأکید می‌کنند. در راستای این نظریه، تدریس کتاب‌های الاحتجاج و اصول کافی را در برنامه آموزشی خود قرار داده‌اند.

آثار علمی فراوانی که از ایشان موجود است که تقریرات دروس معظم له است و عمدتاً توسط شاگردان برجسته ایشان به نگارش درآمده است. برخی از این آثار عبارتند از:

- سند العروة الوثقی (کتاب‌های طهارت، صلاة مسافر، حج و نکاح)؛

- ملكية الدولة؛ فقه المصارف والبنوك؛

- الإمامة الإلهية (۵ج)؛

- مقامات فاطمة الزهراء (علیها‌السلام)؛

- بحوث في مباني علم الرجال، الشعائر الحسينية بين الإصالة والتجديد؛

- في رحاب الزيارة الجامعة؛

- الصحابة بين العدالة والعصمة؛

- بحوث في قراءة النص الديني؛

- دعوي السفارة في غيبة الكبرى.

گفتگو با آیه الله شیخ محمد سَنَد بحرانی دام عزه

(ماامتی) در این گفتگو مایل هستیم محورهای عمده تحقیقات جنابعالی در مباحث امامت به مخاطبین ما معرفی شود:

محور اول درباره روش‌شناسی و روش پژوهش در حوزه امامت است. شما دوره‌ای را بر اساس معرفت امام در قرآن و بینش امامتی و ولایتی در قرآن دنبال کردید و در دروس جاری در مورد این موضوع سیری را در احادیث کافی طی می‌کنید. می‌خواستیم این‌ها را با هم مقایسه کنیم. همچنین فرموده‌اید که علم اصول در استنباط معارف ما نقش دارد؛ می‌خواستیم نمونه‌هایی از این نقش، به لحاظ روش استنباط مباحث معرفتی ذکر شود تا بتوانیم معرفه الامام را بر اساس منابع عمده‌ای که در اختیار داریم، توسعه بدهیم.

آیه الله سَنَد: در بحث روش‌شناسی، قرائت و شناخت امامت دارای چندین مرحله است. یک مرحله آن شناخت امامت به تعبیر اهل بیت و به بیانات اهل بیت (علیهم‌السلام) از روی آیات قرآن است که در کتاب **الإمامة الإلهية** به آن پرداختم. البته این روش جایگاه بسیار مهمی دارد؛ چون معمولاً چیزی که قرآن بیان می‌کند، هم از جهت دلیل و بیان نزد مسلمانان

قرص و محکم است و هم آن را به صورت جوامع الکلمی و منظومه‌ای بیان می‌کند. این یکی از ویژگی‌های بیانات قرآن درباره هر مطلبی است.

روش دیگری که در شناخت امامت دنبال کرده‌ام، قرائت امامت به زبان قانون و فقه است؛ یعنی اعتقاد من این است که جزئیات و ریزبیت‌های امامت و عقاید را عموماً می‌شود با قانون و فقه ارائه کرد. ممکن است این سؤال مطرح شود که قانون و فقه علمی است که موضوع آن، عمل جسم است و چگونه با امامت که حوزه معرفت و جایگاه آن قلب و ذهن است ارتباط دارد؟ خواهیم دید که چنین چیزی ممکن است. نمونه‌های آن را در جلد دوم **الإمامة الإلهية** بیان کرده‌ام. این زبان، زبانی است بسیار خوانا برای بشر.

روش و زبان اول، زبانی است بسیار خوانا و چون فطری است، برای همه - حتی غیر مسلمان‌ها - قابل فهم است؛ زیرا بیان‌های قرآن همگانی است. روش دوم و زبان دوم نیز عمومیت دارد؛ زیرا زبان فقهی قرآن است.

روش سوم در نظر من - همان‌گونه که شما در سؤال مطرح کردید - این است که اصول فقه، تنها فقه فروع نیست؛ بلکه فقه و فهم کل دین است؛ چون تفاوت معرفت دینی با معرفت بشری این است که معرفت دینی دایرمدار حجّیت، تنجیز و تعذیر است. البته همان‌طور که در جلد اول کتاب الإمامة الإلهية بیان کردم، دلایل دینی، دور از دلایل عقلی، دلایل برهانی و دلایل علوم دیگر نیست؛ ولی بالاخره در آن تعهد وجود دارد. قطع شامل همه براهین علمی می‌شود؛ البته غیر از قطع نیز شامل می‌شود که در مرتبه پایین‌تر است. در علم فلسفه‌ای که البته ساخته و پرداخته بوعلی است فقط شناخت مطرح است و تسلیم و پای‌بندی و تعهد در آن مطرح نیست؛ اما در فلسفه‌ی قدیم که به دین شبیه است، تعهد وجود دارد. البته من در کتاب عقل عملی کاملاً بحث کردم که تغییری که بوعلی در فلسفه ایجاد کرد، این بود که فلسفه و حکمت نظری را از مطابقت آن با انبیا و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام دور کرد و آن را به سمت مکتب اشعری برد. بنابراین، معرفت دینی با روش معرفت در حکمت بوعلی و کلام اشعری که شناخت بی‌تعهد است متفاوت است و در آن تعهد وجود دارد. حال که در آن تعهد وجود دارد، در جایگاه علم اصول قرار می‌گیرد؛ چون در حجّیت، تنجیز و تعذیر، تعهد وجود دارد. پس در معرفت دینی، اذعان، تسلیم، تصدیق و تعهد وجود دارد و ادراک صرف نیست؛ بلکه ادراک سالم با تعهد و پای‌بندی است. وقتی

مسئله این گونه باشد، سیستم نگرش باید توسط علم اصول بیان شود. بنابراین، علم اصول منظم کننده دلایل معرفتی دین و دلایل دینی است و به نظر من علم اصول، گره‌هایی را که بین علوم و فلسفه یا روش‌های فلسفی و یا بین عرفان و فلسفه و یا بین عرفان و فلسفه و کلام و یا بین عرفان و فلسفه و کلام و مکاتب کلامی دیگر یا مکاتب تفسیری یا حدیثی یا غیره وجود دارد را باز می‌کند و خط‌دهنده است و دسته‌بندی، راه‌گشایی و ارائه نشانه‌های راه‌ها به صورتی بسیار منظم برعهده این علم است.

اختلاف بین اخباری و اصولی در شناخت دین است که خود آن به اصول مربوط است؛ حتی نزاع بین فلاسفه و متکلمین یا فلاسفه و متکلمین و فقها، بنابراین، مثلاً مفسر یا متکلم، هنگامی که قواعد علم کلام را بحث می‌کند، مجبور است قواعد اصولی را به میان بکشد. در تفسیر و عرفان نیز مسئله به همین صورت است. در عرفان اگر به مقدمه قیصری در شرح فصوص - که بحثی عرفانی است - دقت کنید، می‌بینید که همه آن بحث‌های اصولی را به میان کشیده است که حجیت چیست و حجیت به کتاب و سنت است یا به عرفان است و یا فقط به کشف محمدی است و این میزان است و چیزهای دیگر میزان نیست. بنابراین، اصولاً علم اصول، هنجارکننده بین این بحث‌های ناهنجار است. البته این به بحثی طولانی نیاز دارد که فواید فراوانی نیز بر آن مترتب است. با علم اصول می‌توان بیان کرد که بسیاری از چیزهایی که گمان می‌شود در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام برهانی نیست و باطنی‌وار، تأویلی، ادعایی و ... است، روش‌مند، نظام‌مند و قانون‌مند است. به عنوان نمونه در این بحثی که در تفسیر داشتیم، روش تفسیری ائمه علیهم‌السلام را این گونه بیان کردم که نظام تفسیری ائمه علیهم‌السلام، راه شناختی (آموزش راه دروس تفسیر) است و تفسیر موضوعی نیست؛ تفسیر قرآن به قرآن نیست؛ تفسیر ادبیاتی، تفسیر اسباب نزول و بسیاری از روش‌های تفسیری دیگر نیست. من نام این روش را به جهت هیمنه آن بر کل قرآن تفسیر محکمات می‌گذارم و ولایت بر این محکمات هیمنه دارد. اما بیان این سیستم، با همین بحث‌های اصولی است. روش سوم، یعنی علم اصول که بحث شناختی ائمه علیهم‌السلام است، برای روش معرفتی ائمه علیهم‌السلام در زمینه‌های مختلف علوم دینی کاربرد دارد.

روش چهارم بحث رجعت است. بحث رجعت زبانی است برای شناخت ائمه علیهم‌السلام که خود آن بزرگواران بیان کردند. در روایتی از بصائر الدرجات و أمالی صدوق است که می‌فرماید:

پایین ترین معرفت نسبت به علی (علیه السلام) این است که «لا تضعوا علیاً دون ما وصفه الله ولا ترفعوه فوق ما رفعه الله کفی لعلی أن یقاتل أهل الکرة وأن یزوج أهل الجنة». رجعت، زبان و فضایی است برای شناخت امامت و حتی نبوت. در خود رجعت، تعبیر ائمه (علیهم السلام) این است که اصلاً عمده کار پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هنوز انجام نشده است و جایگاه و فعالیت نبوت در رجعت است و تعبیر بزرگ «قُمْ فَأَنْذِرْ»^۲ در رجعت است و آن حضرت هنوز به طور کامل آن را انجام نداده است؛ بلکه در رجعت می آید و آن را انجام می دهد. یعنی حتی این جایگاه نبوت برای بعد از رجعت است. طبق بیان ائمه (علیهم السلام) در رجعت بیش از اکنون توحید و صفات خدا شناسانده می شود. بنابراین، زبان رجعت، زبانی است برای شناخت ائمه (علیهم السلام) در سطحی و روشی بالاتر.

روایتی یعنی شما بحث رجعت را یک روش در کنار آن روش ها برای معرفت ائمه (علیهم السلام) می دانید؟

آیة الله سید: بله البته روشی بالاتر از آن روش ها. روش پنجم، روش عقل عملی است و خواص بسیار زیادی برای شناخت ائمه (علیهم السلام) دارد. البته روش های دیگری را نیز از بزرگان پیشین مانند شیخ مفید (ره) و دیگران به عنوان تئوری مطرح کرده ام که به تفصیل وارد آن ها نشده ام؛ بلکه گاهی آن ها را به عنوان نکاتی تذکر داده ام.

روش دیگر، اعجاز علمی ائمه (علیهم السلام) در هر زمینه ای است. ائمه (علیهم السلام) در هر زمینه ای دارای اعجاز علمی هستند: «لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَا تَبْعُونَا».^۳ شیخ مفید (ره) بسیار بر این مسئله تأکید می کرد و صدوق (ره) هم کم و بیش و همچنین طبرسی (ره) در اعلام الوری. به عنوان نمونه در طب، جریانی است در مورد آقای حکیم مرجع که ایشان وقتی برای درمان به لندن رفته بودند، یک پند طبی از حضرت امیر (علیه السلام) برای آن پروفیسور بیان کردند که هنوز آن پروفیسور به خاطر این مکتب طبی حضرت امیر - که اعجاز آمیز است -

۱. بحار الأنوار ج ۲۵، ص ۲۸۳؛ بصائر الدرجات، ص ۴۱۵؛ امالی صدوق، مجلس ۳۸، ص ۲۱۶

۲. مدثر: ۲

۳. صدوق، عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷۵، بیروت، مؤسسة الأعلمی

عاشق آن حضرت است. برای یکی از پروفیسورها در استرالیا عبارتی از حضرت مهدی علیه السلام نقل شد و فهمید چه اعجاز علمی در آن وجود دارد و نسبت به آن حضرت کرنش کرد و عاشق حضرت مهدی علیه السلام بود. همچنین جریان آقای بروجردی با انیشتین که آن هم بر سر یک بحث علمی ائمه علیهم السلام بود و موارد دیگر.

این روش، اعجاز علمی ائمه علیهم السلام است که متأسفانه هنوز کامل شناخته نشده است و در هر زمینه از علوم به همین صورت است. این بر خلاف گفته کسانی است که می‌گویند: قرآن فقط کتاب هدایت است و به سایر علوم ربطی ندارد؛ در حالی که هدایت، از راه همه علوم باز است و این خود بحثی جداگانه است. البته این مطلب نه فقط در مورد علوم، بلکه در مورد هنرها، تکنیک‌ها و مهارت‌ها و حرفه‌ها هم به همین صورت است. این روش علمی فراگیر است و در همه این پنج قسمت از نظام علوم، ائمه علیهم السلام رهبران شکوفایی هستند. مانند جریان کوفی عنان (دبیر کل سابق سازمان ملل متحد) در مورد عهدنامه حضرت امیر علیه السلام در سازمان ملل (در سال ۲۰۰۰م) که جریان مفصلی است؛ یا رساله حقوقی امام زین‌العابدین علیه السلام که یکی از مؤسسات حقوق آن را به تصویب رسانده است و من متأسفانه آن را دنبال نکردم. آقای سید مجتبی موسوی لاری که من با ایشان سی سال است رفاقت دارم، در این زمینه زیاد کار کرده و موفق است.

وقتی انسان بیانات علمی ائمه علیهم السلام را در بحث‌های مختلف اعم از فقه، معارف و غیره مشاهده می‌کند، حس می‌کند که این بیانات دارای عظمت عرشی است نه فکر بشری. در روایتی امام، بیان می‌کند که خصوصیات روحی ابلیس چطور است و چرا این‌گونه شده است و نیز رابطه‌های او را با کل انبیا بیان می‌کند. دقیقاً مانند آن که ماهواره‌ای بالاتر از همه این‌ها وجود دارد که در اختیار آنان است. مثلاً در مورد یحیی و ابلیس و نیز زکریا و ابلیس مسائلی را بیان کرده‌اند که اساساً نه ابلیس می‌دانست نه آن انبیا. اما مسائلی هستند که رخ داده‌اند و حضرت آن را بیان می‌کند. انگار ماهواره‌ای بر آن‌ها اشراف دارد که اصلاً به ذهن ابن‌عربی‌ها، عرفا، صوفیه و مانند آن‌ها خطور نمی‌کند و نه تنها نمی‌دانند، بلکه بویی هم نمی‌برند و اصلاً شناختی از این عوالم ماورایی ندارند.

بنابراین، لمس علوم ائمه علیهم السلام و عظمت و قدرت این‌ها، مسئله دیگری است و البته این هم روشی است که من وارد آن نشدم؛ ولی وجود دارد.

﴿امام شیخ﴾ در مورد منابع، آیا سیری را که در کافی و قرآن داشتید، دو روش می‌دانید یا آن که صرفاً تفاوت در منبع است؟

آیة الله سَنَد: البته از کتاب کافی آن چه تا به حال که کار کردیم - و دو یا سه سال است که هنوز مشغول آن هستیم - بحث عقل، جهل و علم است؛ اما با رویکردی روش‌شناسانه.

﴿امام شیخ﴾ پس هنوز وارد کتاب الحجّة نشده‌اید؟

آیة الله سَنَد: خیر؛ حتی وارد توحید نیز نشدیم و هنوز در کتاب عقل و جهل هستیم. البته هر مطلبی از آن را که به مسایل دیگر مربوط است، بیان می‌کنیم؛ مثلاً ارتباط آن با توحید، نبوت، معاد یا امامت. آن هم نه فقط به صورت تطبیقی؛ بلکه این بحث، خود ارتباطی سیستماتیک با این موارد دارد و مانند حلقه‌هایی به هم متصل هستند.

﴿امام شیخ﴾ نهایتاً در بحث کتاب کافی - با دیدگاهی که جناب عالی دارید - بین کافی و قرآن هم دو روش می‌بینید؟ مثلاً در مورد بحث رجعت فرمودید: روشی است که در واقع زبان دیگری از بحث‌های امامت را آن‌جا پیدا می‌کنیم و اساساً ادبیاتی با سطح بالاتر از امامت در آن جاست. حال آیا بین روایات کافی و قرآن هم چنین تفاوتی به لحاظ روش وجود دارد؟

آیة الله سَنَد: روایات کافی و یا کل کتب روایی و قرآن، دو رو از یک حقیقت‌اند و مانند دو بال مکمل یکدیگرند. یکی از چیزهایی که همیشه باید مد نظر قرار داد این است که چطور این‌ها، دو روی یک حقیقت هستند و این خود، موجب شناخت بیشتر نسبت به قرآن و روایات می‌شود. در این زمینه بحث مفصلی وجود دارد که تفسیر روایی، یک روش سطحی، ظاهری و اخباری‌وار نیست؛ بلکه روش صناعی بسیار پیچیده و سختی است. من یک شمه از آن روش را تحت عنوان تفسیر محکّمات تدوین کرده‌ام که چاپ شده است. قرآن دارای روش‌ها - نه یک روش - و فضاهایی است که شناخت آن با روایات و شناخت روایات نیز با قرآن است.

﴿امام شیخ﴾ محور دیگری که در مجموعه مباحث امامتی جنابعالی مد نظر است تاریخ

معرفت امام و شناخت امام در تاریخ تشیع است و این که شما سیر کلان تحوّل معرفه الامام در جامعه شیعه را - به تدریج از صدر اوّل تا به امروز - چگونه تبیین می‌کنید؟ البته بیشتر به دنبال این هستیم که محورهای اصلی تفکر شما در باب امامت بیان شود؛ چون گاهی افراد وارد جزئیات می‌شوند و در آن گم می‌شوند؛ ولی با بیان محورها، نسبت به کلیات بینش و بصیرت پیدا می‌شود. شما تطور فکر امامت در جامعه شیعه را در طول تاریخ، به لحاظ فاصله دایره اجتماعی از محور امام، یعنی اصحاب، اقربا و نزدیکان، چگونه تبیین می‌کنید؟ آیا معرفه الامام در یک زمان فاصله پیدا می‌کرد و در این صورت درجات آن چطور بود؟ همچنین آیا معرفه الامام رشدی طولی داشت یا آن که در یک هسته‌ای ثابت ماند و دایره آن توسعه پیدا کرد؟ به طور خلاصه، تبیین تاریخی نقشه هوایی معرفه الامام در جامعه شیعه چیست؟

آیت‌الله سنّده: بله، بحث مهمی که در این راستا مطرح است، سیر تاریخی معرفت امام است؛ هم تاریخ طولی و هم تاریخ عرضی. حجج و براهین خداوند متعال برای تبیین جایگاه پیغمبر به ویژه خاتم الانبیا و ائمه (علیهم‌السلام) - آن است که در آن عرض زمانی، عده‌ای دوران طولی زمانی را نیز طی کردند و در طول زمان هم بودند و از این رو، به یک معنا حجت هستند؛ مانند سلمان، عمار، ابوذر، جابر بن یزید جعفی، مفضل بن عمر، نواب اربعه، نواب غیر اربعه، خواص ائمه و مانند آن‌ها. این‌ها به درجاتی رسیدند. اما لغزیدند؛ مانند ابوالخطاب که من در جلد سوم کتاب رجال این را توضیح دادم. لغزش‌های آنان خطرناک بود؛ اما همان‌طور که خصلت‌های منفی آن‌ها توسط اهل بیت (علیهم‌السلام) بیان شد، ویژگی‌های درست آنان هم بیان گردید؛ گرچه سرانجام لغزیدند. بنابراین، ما باید با دو چشم به آنان نگاه کنیم و این دو قسمت آنان را از هم جدا کنیم. مانند سخن نایب سوم، حسین بن روح که درباره شلمغانی - در پاسخ به این سؤال که با کتاب التکلیف ابن شلمغانی چه کنیم؟ - می‌فرمود: «أَقُولُ فِيهَا مَا قَالَهُ الْعَسْكَرِيُّ فِي كُتُبِ بَنِي فَضَّالٍ، حَيْثُ قَالُوا: أَمَا نَصْنَعُ بِكُتُبِهِمْ وَيُؤْتِنَا مِنْهَا مَلَاءٌ؟ قَالَ: خُذُوا مَا رَوَوْا وَ ذَرُّوا مَا رَأَوْا»؛^۱ یعنی به طور مطلقاً منفی یا مطلقاً مثبت به آن نگاه نکنید؛ بلکه منفی آن را کنار بگذارید و مثبت آن را بگیرید؛ چون

۱. الصدوق، فقه الرضا، ص ۴۹، قم، آل البیت

قسمت‌های مثبت آن، گفته‌های خودشان نیست و مربوط به ائمه علیهم‌السلام است. عده‌ای اصلاً جنبه منفی ندارند؛ نه این که معصوم هستند؛ اما لغزش آن چنانی ندارند؛ مانند جابر بن یزید جعفی، مفضل بن عمر، محمد بن سنان، حسین بن یزید نوفلی و موسی بن عبدالله نخعی (راوی زیارت جامعه)، اویس قرنی و از این قبیل بزرگانی که البته بعضی از ایشان با بعضی دیگر متفاوت‌اند. بعضی از آن‌ها درباره شخصیت‌شان اختلاف است، اما در مورد بعضی‌ها مسلم است.

بنابراین، گویا عده‌ای دوران تاریخی را که دیگران باید به تدریج از دبستان تا پرفسوری طی کنند، با ترکیب خدایی در همان دوران خودشان طی کردند؛ البته با درجه‌های مختلف لیسانس، فوق لیسانس، دکترا و پرفسوری. گرچه ممکن است برخی هم لغزش پیدا کنند؛ مانند عبدالله بن سبأ و دیگر کسانی که لغزش‌هایی پیدا کردند؛ اما وجهه‌های مثبتی داشتند. پس در هر دورانی عده‌ای راه را طی کردند؛ حال با تفاوت قدرت‌هایشان و با این تفاوت که بعضی کاملاً مثبت هستند یا جنبه‌های مثبت‌شان بیشتر از جنبه‌های منفی است و در بعضی این نسبت، نصف نصف است؛ ولی بالاخره راه را طی کردند. از این رو، برخی اشتباه می‌کنند؛ مثلاً بسیاری از غربی‌ها و امثال آنان که می‌خواهند تشیع و مکتب ائمه علیهم‌السلام را بشناسند، فقط به سطح عمومی شیعیان نگاه می‌کنند که اشتباه است؛ زیرا از جهت عرضی، عده‌ای با دیگران تفاوت دارند و در سطح عمومی و متوسط نیستند. حتی در میان خود دانشمندان از شاگردهای ائمه علیهم‌السلام - همان‌گونه که در جلد سوم کتاب رجال توضیح دادیم - عده‌ای متخصص فقه هستند، عده‌ای متخصص کلام، عده‌ای متخصص تفسیر، عده‌ای متخصص ادبیات و ... یعنی روش‌ها یکی نیستند. شاید شخصی در فقه به مراتب بسیار بالایی دست یافته باشد، اما در معارف، سؤالات سطح پائین از امام بپرسد؛ مثلاً در روایتی صحیحة السند، معاویه بن وهب - که در فروع فقیه پهلوانی است و کسی درباره او حرفی ندارد - در مورد توحید، آن هم در اواخر عمرش، سؤالی از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسد و امام می‌فرماید: «وای! اگر بدانی با این حرف خود چطور می‌میری؛ که خدا چنین است و چنان است...». یا مثلاً در مورد زراره - که روایت آن را در جلد سوم کتاب رجال آورده‌ایم - با این که در فقه و حتی در کلام و علوم قرآنی بسیار برجسته و بزرگوار است - به طوری که وقتی مفضل می‌خواهد جای زراره را بگیرد، امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: کار تو نیست - اما

همین زراره، در علوم معارف صرف، مدام زحمت می‌کشد تا چیزهایی درباره رجعت بداند. ائمه علیهم‌السلام از علم آن، ذره‌ذره به او می‌دهند؛ اما حضرت این بحث را برای مفضل چنان بیان می‌کند که مانند باران، می‌بارد.

بنابراین، تخصص‌ها مختلف هستند و باید به این نکته در شناخت روشی تربیت ائمه علیهم‌السلام دقت کرد. همان‌گونه که گفتیم، ائمه علیهم‌السلام به آن کسانی که شاید منحرف بشوند - ولی یک قسمت مثبت دارند - نیز می‌دهند و قسمت منفی آن را بعد درمان می‌کنند؛ اما قسمت مثبت آن می‌ماند. این خود راز بزرگی است برای روش تربیتی. حتی در دوران پیغمبر و دوران حضرت امیر علیه‌السلام، هنوز معارف در سطح عموم اوج نگرفته بود. در سطح خصوص هم مراتب داشت. سلمان محمدی به جایی رسید که به سرعت قضایا را طی کرد و همیشه تکه‌پردازی می‌کرد؛ برای آن که سطح عمومی شناخت را مدام آماده کند.

این جهت عرضی بود که در هر دوران وجود دارد. از جهت عمومی نیز لایه‌هایی وجود داشت؛ بدین صورت که در شاگردان ائمه علیهم‌السلام، کسانی تازه‌شاگرد بودند و کسانی کهنه‌شاگرد. از نظر دوران‌های شیعه نیز، دوران خفقان و دوران غیر خفقان وجود داشت. حتی گاهی دیدگاه مذاهب اهل تسنن و تحمّل آنان نیز لحاظ می‌شد؛ چون برای عموم شیعه مطالب عامی که بیان می‌شد، خودبه‌خود به آن‌سو تمایل داشت و اگر آن‌ها تحمّل آن را نداشتند، این سطح هم خود به خود در زمان به‌کندی پیش‌روی می‌کرد. مثلاً در بحث ارتباط بین بشر و خدا، یعنی بشر مصطفی و اصطفاء شده، شاید بسیاری از اهل تسنن به سختی بفهمند که غیر از نبوت، راه ارتباطی دیگری نیز وجود دارد. متأسفانه سطح شناخت آن‌ها و تأثیر آن بر ما، فاجعه‌آفرین است.

البته من معتقدم که بیانات امام حسن عسکری، امام هادی، امام زمان یا امام رضا علیهم‌السلام در سطح عمومی - نه سطح خواص - با بیانات پیغمبر، حضرت علی، امام حسن، امام حسین، امام زین العابدین، امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام، متفاوت است. مثلاً مطالبی که در زمان امام صادق علیه‌السلام سنگین بود و حضرت برای عموم بیان نمی‌فرمودند، بی‌محایا توسط امام رضا علیه‌السلام بیان می‌شد و این نشان می‌داد که سطح عموم بالاتر رفته بود. این تفاوت سطح عموم در مورد بیانات عمومی ائمه علیهم‌السلام بود؛ نه بیانات خصوصی. اساساً بیشتر بیان‌های معارفی عمومی و حتی دعاهای پنج امام آخر علیهم‌السلام، حالتی انفجاری دارد.

این مسئله در بحث‌های شناختی ائمه علیهم‌السلام بسیار مشهود است؛ به طوری که اگر کسی به آن توجه و در آن دقت نکند، در بحث‌های شناختی ائمه علیهم‌السلام راه به جایی نخواهد برد.

روایتی این تحوّل ناگهانی ناشی از رشد مردم بود یا آن که شرایط اجتماعی - سیاسی چنین فضایی ایجاد کرده بود؟

آیة‌الله سَنَد: همه این عوامل مؤثر بودند. برخی از بزرگان مانند مامقانی در جایی متذکر این مطلب شده‌اند که خیلی از چیزهای عمومی نظری بود و اکنون بدیهی شده است. از ابتدای دوران غیبت تا دوران کنونی ما با سرپرستی امام زمان علیه‌السلام، مدام سطح شناختی و تفکر بشر قوی‌تر می‌شود. حتی در مواردی مانند شناخت بشر در فیزیک، آمادگی بشر برای فهمیدن رازهای بیانات ائمه علیهم‌السلام و قرآن بیشتر می‌شود. اگر ۲۰۰ سال قبل گفته می‌شد که با یک تکه آهن پانصد نفر به هوا می‌روند، می‌گفتند این حرف‌ها جنون‌آمیز است! چه رسد به زمان کنونی بشر که هر ماه و هر هفته جنبشی عجیب و غریب در فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و دیگر علوم ایجاد می‌شود. یکی از این پرفسورها عبارت بسیار شیرینی در مورد آمادگی عقل بشر دارد به این مضمون: علت آن که امام زمان علیه‌السلام نمی‌آید، این است که سطح مردم عموم و نخبگان دنیا باید ارتقا پیدا کند تا این معلم الهی بیاید و در کلاس و تالار تدریس، به بشریت درس بدهد.

روایتی ما در دوران متقدم، به خصوص در سده اول شاهد برخی انکارها یا حتی تعجب‌ها در مورد برخی از مقامات ائمه علیهم‌السلام در میان خود شیعیان هستیم. مثلاً در مورد پیش‌گویی غیبی امیرالمؤمنین علیه‌السلام که میثم این‌طور می‌شود یا ... در مورد نبوت نیز تا جایی پیش می‌رفتند که گویی امام مقام نبوت دارد؛ در حالی که هم‌چنان شیعه هم بودند؛ ولی مقام آگاهی امام از غیب را نمی‌توانستند بپذیرند. با توجه به این مسئله، حدّ معرفة الامام و اقلّ آن چیست؟ آیا این اقلّ ثابت است یا خود این اقلّ نیز متغیر است؟

آیة‌الله سَنَد: بحث ضرورت حدّ اقل و حدّ اکثر، بحثی فقهی است که من در کتاب شرح عروة الوثقی - در بحث طهارت - حدود ۶۰ صفحه به صورت سیستماتیک در مورد آن بحث کردم. یک اقل واقعی است که اثربخش است به بهشت و آن مفترض الطاعة بودن

است. البته فقها می‌گویند: هر چیزی به بدیهیت برسد، آن اقل است. ضابطه‌ای که می‌شود به اجمال در مورد آن بیان کرد این است که چیزی که به بدیهیت رسید و دیگر نمی‌شود انکار کرد، آن اقل است.

روایتی یعنی می‌شود «أدنی الایمان» که در حال تغییر است؟

آیه‌الله سنند: بله؛ در حال تغییر است. البته تغییر به معنای ...

روایتی تکامل پیدا کردن؟

آیه‌الله سنند: خیر؛ این نظر سفسطی‌هاست.

روایتی تغییر به معنای نسبی بودن؟

آیه‌الله سنند: بله؛ یعنی شکوفایی؛ به صورتی که ابعاد آن بیشتر باز می‌شود.

روایتی این بداهه برای چه کسی مهم است؟

آیه‌الله سنند: عموم مردم؛ البته نخبگان؛ چون خود بداهت هم امری است که برای افراد مختلف متفاوت است؛ مثلاً بداهت نزد فقها، بداهت نزد متکلمان و بداهت نزد عموم که البته می‌توان این‌ها را به قسمت‌های مختلف تقسیم کرد.

روایتی نهایتاً برای هر کس یک «أدنی الایمان» در معرفه‌الامام پیدا می‌شود یا خیر؟

آیه‌الله سنند: این به درجات ایمان بستگی دارد؛ به این معنا که اگر شخص، این درجه را که برای او هویدا شد نپذیرد، دیگر ایمان پیدا نمی‌کند. بنابراین، برای آن درجه بالاتر، «أدنی الایمان» بالاتر از کسی است که درجه ایمان پایین‌تری دارد.

روایتی آیا بعد از غیبت هم مراتب این «أدنی الایمان» بالاتر رفته است؟

آیه‌الله سنند: بله؛ خود بحر العلوم در علم رجال به آن اشاره فرموده و ما نیز در کتاب رجال آن را تذکر داده‌ایم.

﴿امامت﴾ در عین حال آیا می‌توان گفت که معرفه الامام در بعضی از محیط‌های اجتماعی، به‌گونه‌ایست که گویی هنوز در سدهٔ اول هستند؟ مثلاً ممکن است در متن جامعهٔ ایران یا عراق، چیزهایی به بداهت رسیده باشد، ولی در یک فضای اجتماعی مانند شرق آسیا یا شمال آفریقا، جوامع شیعی، مقداری از حوزه‌های معرفتی عقب‌مانده باشند؟

آیت‌الله سَنَد: همین‌طور است. به همین صورت، درجه‌های مستبصرینی که داخل تشیع هستند نیز متفاوت است. همین‌طور در مورد کسانی که دور از بستر فرهنگی علوم ائمه علیهم‌السلام هستند؛ یعنی متدین و غیر متدین. چون غیر متدین، سرگرم چیزهایی است که باعث دوری از شناخت است و درجهٔ آن‌ها متفاوت است.

﴿امامت﴾ به لحاظ تاریخی چه چیزی معرفه الامام را نزد عوام حفظ می‌کند و آن را رشد می‌دهد و پیش می‌برد؟ چون آن‌ها چندان اهل تحقیق نیستند.

آیت‌الله سَنَد: اجمال آن مفترض الطاعة از خدا و تعیین شده به‌عنوان رهبر از طرف خداست؛ همین مفهوم نصّ، یعنی «الإمامة بالنصّ».

﴿امامت﴾ اکنون عوام ما علم غیب امام را هم به راحتی قبول دارند؛ یعنی بسیاری از چیزها تغییر کرده است.

آیت‌الله سَنَد: بله؛ معرفت بالاتر رفته است.

﴿امامت﴾ همهٔ این‌ها به بداهت با آن ارتباط دارند و مثل یک فرهنگ بدیهی می‌شوند.

آیت‌الله سَنَد: یعنی عرف‌سازی.

﴿امامت﴾ حال سؤال این است که چه چیزی این را در تاریخ حمل می‌کند و چه عاملی باعث شکوفایی آن می‌شود؟

آیت‌الله سَنَد: فعالیت‌های مختلف حوزه‌ها، فرهنگیان، خطبا و نیز نشر کتاب‌ها در زمینه‌های مختلف. مثلاً هنوز بحث‌های امامت در کتاب‌های دبستان، راهنمایی و دبیرستان،

آن گونه که باید و شاید مطرح نشده است. این اثر دارد. رسانه‌های شیعه و رسانه‌های ماهواره‌ای آن بسیار اثربخش هستند؛ به‌ویژه برای قدرت تشیع.

(مامتی) آیا می‌توان گفت که در این افتراض الطاعة، از همان ابتدا علم و عصمت - ولو به اجمال - وجود داشت؟

آیة‌الله سَنَد: بله؛ چون مدام شکوفا می‌شود و به مراتب بالاتر می‌رود. حدیث مستفیضی است از امام باقر علیه السلام که می‌فرماید: «أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ» این است که بشناسید «عَلِيٌّ يَفَاتِلُ أَهْلَ الْكَرَّةِ»؛ یعنی جایگاه علی علیه السلام در رجعت؛ یا «أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ» این است که بشناسید «عَلِيٌّ يَزُوجُ أَهْلَ الْجَنَّةِ»؛ یعنی جایگاه علی علیه السلام در آخرت ابدی. «أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ» این است که این دو جایگاه - حداقل به اجمال - را برای حضرت بفهمیم.

(مامتی) اگر ما سیر معرفت امامت امام را بدانیم - به‌ویژه در همان دوران ائمه علیهم السلام - که چطور با این موضوع مواجه می‌شدند، آیا می‌توانیم برای امروز هم از آن استفاده‌های عملی کنیم؟

آیة‌الله سَنَد: بله؛ در کتاب رجال هم بحث آن را بیان کردیم که «حُرْمَةُ كِتْمَانِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» قاعده‌ای است که در قرآن آمده است. قاعده دیگر «حُرْمَةُ إِذَاعَةِ الْأَسْرَارِ» است. چگونه می‌توان بین این دو جمع کرد؟ جایگاه هر کدام کجاست؟ جمع آن‌ها در خود روایت بیان شده است. «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» را هر جا زمینه آن وجود داشته باشد، باید گفت؛ چه برای عموم، چه برای خواص و چه برای کسانی که متوسط هستند. اگر بستر آماده است باید گفت؛ البته به‌گونه‌ای که غلط‌فهمی به وجود نیاید و نقض غرض نشود. اما اگر هنوز زمینه آن نیست - چه در یک لایه از جامعه یا عموم جامعه - جای کتمان است؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا تَوَاتُوا الْحِكْمَةَ غَيْرَ أَهْلِهَا فَتُظْلَمُوا وَلَا تَمْنَعُوهَا أَهْلِهَا فَتُظْلَمُوهُمْ»^۱ پس مطالب و حقایق با همین روش منتشر می‌شوند و مدام وظیفه ما این است که به‌تدریج این‌ها را منتشر کنیم؛ دقیقاً به همان گونه‌ای که در آموزش و پرورش از دبستان به راهنمایی

و از راهنمایی به دبیرستان، کلاس به کلاس مطالب را بیان می‌کنیم.

(مأمور) البته این حرف در دنیای رسانه‌ای بی‌معنی شده است؛ زیرا وقتی معارف اهل بیت (علیهم‌السلام) وارد نظام رسانه شد و به اینترنت یا ماهواره رفت، به دلیل این که در این فضاهای رسانه‌ای، قدرت مدیریت وجود ندارد، هر که می‌آید و سهم خودش را می‌گیرد؛ یکی رد می‌کند و یکی می‌پذیرد. به عبارت دیگر، در جهان متکثری که داریم، هر کسی ارتباط خودش را برقرار می‌کند و این یعنی اذاعه. در این صورت چه معیاری داریم؟ مگر این که مفاهیم آن‌ها را نو کنیم.

آیة‌الله سَنَد: علم رسانه، بسیار پیچیده است؛ خبرنگاری، روزنامه‌نگاری و... رسانه علمی عمومی نیست؛ یعنی امروزه در هر دولتی افرادی خاص استخدام شده و وارد آن می‌شوند. یعنی رشته‌ای برای همگان نیست که بیابند و در آن رشته درس بخوانند. البته در سطح عمومی آن، شاید به هر کس اجازه بدهند؛ اما دانشکده‌های خاصی است که برای افرادی خاص است و ضوابط دارند. مثلاً اگر دقت کنید فوکوس کردن (تمرکز کردن) روی یک مطلب در اینترنت راه‌هایی دارد؛ راه‌های روانی، راه‌های تبلیغاتی و... و این اذاعه است؛ یعنی صرف بودن اطلاعات اذاعه نیست؛ بلکه اذاعه درجات و روش‌هایی برای خود دارد.

(مأمور) در واقع آیا می‌توان گفت که در روایات ما تا اندازه‌ای - ناظر به شرایط زمانی خود - مفاهیمی محدودتر وجود دارند که به هر حال باید آن‌ها را بر اساس نظامات و ابزارهای امروز، دوباره تفسیر کنیم و دچار سخت‌گیری‌های محدودکننده نشویم؟

آیة‌الله سَنَد: اصلاً تکرار، یکی از اقسام اذاعه است. تکرار، تأکید کردن بر اذاعه است. اما اگر لفظ بماند و هنوز کسی متوجه معنایش نشود، اذاعه نیست؛ بلکه بیان سربسته است. گاهی بعضی حقایق رازگونه و خطرناک با الفاظ سربسته بیان می‌شوند. در صورتی که بتوان این رازها را به صورت سربسته پخش کرد، کتمان آن‌ها حرام است؛ اما با لباس آشکار، کتمان آن‌ها واجب است.

جالب است که این، در مورد یک مطلب است؛ نه دو مطلب؛ یعنی در یک لایه گفتن آن واجب و در لایه دیگر حرام است! مثلاً مأمون عباسی از امام رضا (علیه‌السلام) پرسیده بود که شما

چه دارید که از علم غیب بهره‌مند هستید؟ حضرت فرمود: مگر شما آن روایت از پیغمبر را نخواندید که فرمود: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»^۱ عرض کرد: بلی. پس هرچه ایمان زیادتر شود، نوری که با آن می‌بیند بیشتر می‌شود. امام از همین حدیث متواتر استفاده می‌کند و مأمون نمی‌تواند انکار کند که ایمان امام رضا علیه السلام بسیار بالاتر است؛ زیرا از اهل بیت علیهم السلام است! پس اگر دقت کنیم می‌بینیم که خود پیغمبر صلی الله علیه و آله این حدیث را فرمود؛ اما به صورت سر بسته. امام رضا علیه السلام مقداری از لایه‌های آن را باز کرد. حتی خود عبارت «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» در نماز، دلیل کلی و جامعی برای کل مقامات و افتخارات اهل بیت علیهم السلام است؛ اما به صورت سر بسته. بنابراین، باید صلوات را پخش و منتشر کرد. این یکی از بدیهیات است؛ حتی نزد سنی‌ها و نزد کسی که بی‌نماز است و نزد کسی که ناصبی است و از دین بیرون رفته است.

بنابراین، نباید از این درجه عقب‌نشینی کرد و آرمان‌گرایانه از شعار دست برداشت؛ چون همه چیز در این است؛ ولی به صورت لایه لایه. برهان آن را خود امام رضا علیه السلام (در عیون اخبار الرضا) بیان می‌کند که در همین «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» همه چیز وجود دارد؛ حتی اولویت اهل بیت علیهم السلام.

(ماتریمی) محور سوم، فلسفه امامت شیعی است. چیزی که شما روی آن تأکید زیادی دارید این است که امامت در اندیشه شیعه امری زنده است و به قول شما امام موجودی فریز شده در یک گوشه نیست. اساساً جریان ولایت و امامت که همان ولایت الله است، جریان فعال، زنده و صاحب نقش و اثر در کل نظام عالم است. یک مرحله این مسأله، دنیا یا دوره غیبت یا دوره زمانی از حضرت آدم تا ظهور است. مرحله بعد، ظهور و رجعت است و بعد از آن، مرحله قیامت و مراحل بعد. این فلسفه و جهان بینی کلان ماست که می‌خواهیم کلیات آن تبیین شود و ببینیم امامت در این فضا چگونه دیده می‌شود و تفکر ما در باره آن چیست؟

چهارمین محور این است که علاوه بر محور سوم - که امامت در مقام تحقق و عالم خارج

۱. الصدوق، عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۱۶، بیروت، الأعلمی

آن است - امامت را در منظومهٔ دین نگاه کنیم؛ یعنی این نظریه که امامت جزئی است از اجزای دین که صبغهٔ اسلام است (یعنی هر جای اسلام را باز کنیم، رایحه و عطر امامت از آن بیرون می‌آید). البته برای اثبات آن به شواهدی نیاز داریم که در کتاب‌های شما نیز به آن اشاره شده است. از شما شنیده‌ایم که فقه ما، یعنی روایات فقهی ما و اساساً ادبیات فقهی ما، پر از امامت و ولایت است و این را می‌توان نشان داد و به همین دلیل، کمتر به فقه عنایت شده است. در حوزهٔ آداب، سنن و اخلاق و نیز در سایر اجزای عقایدی ما، مانند توحید، عدل و ... هم به همین صورت است. در واقع امامت در منظومهٔ دین، مسأله‌ای در کنار بقیهٔ مسائل نیست؛ بلکه بستری است که تمام دین در آن دیده می‌شود و این متفاوت است با این که بگوییم امامت یکی از اصول ماست؛ پدیدهٔ غلطی که اکنون در جریان است. ما باید نشان دهیم که این‌ها تجزیه و تفکیک نیست؛ بلکه دیدن یک موضوع از چند زاویه و به عبارت دیگر، وحدت در عین کثرت است.

آن چه در نظر داریم این است که این چهار محور را تفکیک کنیم و در هر محور، از اصول اندیشهٔ شما در امامت مطلع شویم و از مباحث امامت، نمایی کلی بسازیم.

آیهٔ الله سُنَد: فرق محور سوم با محور چهارم که مطرح کردید چیست؟

مأمون محور چهارم در منظومهٔ دین و در خود ساختار معرفتی دین بود؛ اما محور سوم در عالم خارج و تکوین است. یک‌بار می‌گوییم که در منظومهٔ معارف دین، مانند فقه، اخلاق و اجزای عقاید، هر جای دین را باز کنیم، از آن امامت درمی‌آید و اگر به دین به عنوان ساختار معرفتی نگاه کنیم، هر جای آن را ورق بزنیم امامت است. اما یک بار می‌گوییم امامت به‌عنوان یک واقعیت خارجی است که در نظام خلقت و در همه جای عالم حضور تکوینی دارد و نظام خلقت نظام امامتی و ولایتی است؛ چه در مرحلهٔ طولی عالم و چه در اجزای عالم و نظام اداره و گردش عالم.

آیهٔ الله سُنَد: من مطالبی عرض می‌کنم که ممکن است بین مطالبی که راجع به محور سوم و چهارم است خلط شود؛ اما بعد، آن‌ها را از هم جدا می‌کنیم. البته این دو محور با هم ارتباط تنگاتنگی دارند.

آیه امامتی سؤالی که در مورد فرمایش‌های گذشته شما پیش آمد، این است که چگونه می‌توانیم بگوییم فقیهی از اصحاب ائمه، در فقه فقیه نمره یک است، ولی در امامت نمره پایینی دارد و سؤالات او از موارد بدیهی امامتی و توحیدی است؟ گویا او در فقه امامت را نخوانده است! پس آن اندماج امامت با دیگر موارد دین، کمی محل سؤال می‌شود که معنای آن چیست؟

آیه‌الله سَنَد: یکی از مواردی که من در بعضی از سخنرانی‌های اخیر تذکر داده‌ام این است که چرا ما مثلاً به «انتظار» اعتقاد داریم؟ انتظار فرج امام زمان یا فرج هر کدام از ائمه. چون متأسفانه شناختی ناقص در میان عموم ما وجود دارد که این انتظار فرج، فقط مختص حضرت مهدی علیه السلام است. این فکر اشتباهی است؛ بلکه در تمام زیارات ائمه علیهم السلام انتظار فرج برای تمام آن بزرگواران ذکر شده است. برگشت ائمه علیهم السلام در رجعت هم فرج است. فرج‌ها تدریجی هستند و هر کدام از ائمه علیهم السلام که برمی‌گردند، فرج بازتر و بازتر می‌شود. «أَفْضَلُ عِبَادَةِ أُمَّتِي أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ». در واقع خداوند متعال می‌خواهد برای همه نظام‌ها اعم از فردی، خانوادگی، شهری، ملی، دولت، جامعه بشری، کل بشریت یا نظام‌های مختلف بشری یا نظام جهان، یک الگوی کامل بفرستد. اگر ولایات سیاسی ما محوری غیر از امام داشته باشند، الگو بودن آن‌ها در درجه‌ای پایین است؛ زیرا لغزش‌های‌شان زیاد است. انتظار فرج بدین معناست که همواره امامت، محوریت همه و لواءها، تبعیت‌ها و دنباله‌روی‌هاست. در این معنا، هم جنبه بشری وجود دارد - که به همین دلیل به آن گرایش داریم - و هم جنبه خدایی؛ یعنی چیزهایی که خدا داده که کمال است.

پس امامت، فلسفه‌ای عملی و عینی است که موجب می‌شود بشر توقف نکند. همچنین موجب می‌شود که بشر از یک سو مأیوس نشود؛ چون امید دارد که آن منتظر می‌آید و سوی دیگر تماشاگر هم نباشد؛ بلکه «و نُصِرْتِي لَكُمْ مُعَدَّةً» باشد. حتی من این را تذکر دادم که «نُصِرْتِي لَكُمْ مُعَدَّةً» برای چه پروژه‌ای؟ پروژه‌ای است بسیار بزرگ، از این رو، آمادگی همه ما برای این پروژه بسیار بزرگ چقدر است؟ پروژه بسیار بزرگ جهانی‌سازی و جهانی شدن. بنابراین، باید به اندازه آن پروژه اعداد و آمادگی باشد و این یعنی «نُصِرْتِي لَكُمْ مُعَدَّةً».

اساساً این مسئله اثربخشی زیادی دارد؛ از این جهت که اولاً: محورهای ناقص را محور قرار

ندهیم؛ ثانیاً: یأسی به ما روی نیاورد؛ زیرا امید آن وجود دارد؛ ثالثاً: تماشاگر هم نباشیم؛ چون اگر تفویضی باشیم و ناکام شویم، می‌گوییم کسی دست ما را نمی‌گیرد و اگر بگوییم جبراً تماشاگر هستیم، فعّال نخواهیم بود؛ اما در «أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» چنین نیست. یکی از معانی «أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» خود اعتقاد به امامت است. امامت، خدایی است؛ یعنی کار خداست و کار ما این است که باید پیروی کنیم؛ یعنی خود امامت، عینی کردن «أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» است که فعل خداست و این باعث تداوم کوشش به سوی تکامل است و یأس‌پذیری در ما راه نخواهد یافت. حتی غرور نیز در ما راه نخواهد یافت؛ زیرا همواره می‌گوییم باز مرحله بالاتری وجود دارد و مراقبت بیشتری باید داشت. نقد هم در آن وجود دارد.

بنابراین فلسفه‌های سیاسی فراوانی پیش پای ما وجود دارند؛ یعنی هر کدام از خودمان را که در نظر بگیریم (چه مرجع، چه فقیه، چه فیلسوف، چه متکلم و چه رهبر سیاسی) باز هم کسی وجود دارد که بالاتر است و آن همان معصوم است. پس مورد محاسبه، مراقبت و ... است. همین‌طور برای خانواده؛ اصحاب کسا (یعنی فاطمه، پیغمبر، علی، حسن و حسین علیهم‌السلام) خانواده‌ای ایده‌آل هستند و به همین ترتیب در مسایل دیگر.

مادامتی ممکن است یک سنی هم بگوید: من همین فلسفه را با اجماع و قرآن تأمین می‌کنم و مسیحی هم بگوید: من با اشراف روح القدس همین فلسفه را تأمین می‌کنم.

آیة‌الله سنّده: فرقی این است که پایه‌های خوراک فکری آنان عینیت ندارد. من خود، در مسیحیت واقف بودم که خبرگزاری سازمان ملل (قسمت بهداشت سازمان ملل) اعلام کرد: سال ۲۰۰۰ یا ۲۰۰۱ سال درمان مرض‌های روانی و روحی است. چرا بزرگ‌ترین مرض‌های روحی و روانی در غرب یا در دنیا وجود دارد؟ البته قرار نیست بحث ناکامی‌هایی که در غرب وجود دارد را مطرح کنیم. سنی‌ها هم همین‌طور هستند؛ چه علمای آن‌ها و چه سیاسیون‌شان ناکامی‌هایی زیادی دارند و به آنان ایرادهای زیادی وارد است.

مادامتی به ما هم ایرادهایی وارد است.

آیة‌الله سنّده: خیر؛ منظور لااقل در شکل ایده‌آل آن است. هنوز پیدا کردن راه‌حل‌ها، درمان‌ها، پروژه‌ها و دیکته‌هایی که همه جای آن جواب‌گو باشد - به‌طوری که بگوییم

این است و لاغیر - مشکل است؛ به خلاف شیعه که از جهت تئوریک در همه صفحات تفکر بشر بلندپروازی دارد.

پادشاهی
اگر نمونه‌هایی را که می‌فرمایید ناموفق بودند - مثلاً در مسیحی‌ها موجب بیماری‌ها و نگرانی‌هایی شده است - این نمونه‌ای خارجی است و ممکن است ارتباطی به تعلیمات دینی آن‌ها نداشته باشد و تعلیمات دینی آن‌ها از این نقصان‌ها بری باشند.

آیه‌الله سَنَد: ما تعلیمات دینی آن‌ها را بررسی کردیم؛ مثلاً تکذیب خدا، نسبت ناروا به پیغمبرها، - یا مثلاً در احکام - رها کردن فحشا در قوانین شان و... تئوری‌های آنان نیز همین‌طور است. اما این بحثی کلی است که شیعه در زمینه‌های مختلف در برابر دیگر مذاهب، فرقه‌ها و ادیان هرگز زمین نخورده است. این نه حرف خودمان که حرف مسیحی‌ها، یهودی‌ها، سنی‌ها و ... است. عرض کردیم که فلسفه امامت خالص از لغزش‌ها، خودمحموری‌ها و ... است. ما نیز بحمدالله از این آب آسمانی کم‌کم می‌خوریم و به بلوغ و تکامل و رشد می‌رسیم. تعبیر سناتور «فرانسوا توال» در مورد شیعه (در کتاب ژئوپولیتیک شیعه) بسیار خواندنی است. او می‌نویسد: «تنها مجموعه‌ای که دید جهان‌شمول آن در بشر نظیر ندارد، شیعه است و من به همه سیاست‌مداران جهان هشدار می‌دهم که اگر این عقیده آنان در جامعه بشری مطرح شود، سرعت پیروی جوامع بشری از آنان و گرایش به این پروژه، سریع‌تر از گرایش بشر به کمونیسم و سوسیالیسم خواهد بود». وی استراتژیستی مطرح در سطح اروپاست. از این‌گونه گفته‌ها فراوان است. آقای سید مجتبی موسوی لاری نکته‌های بسیار شیرینی از نخبگان جهان درباره تشیع آورده است.

عمده چشم‌انداز غرب در ترس از مسلمان‌ها، آن‌گونه که در فیلم‌هایشان مشخص است، مسئله مهدویت است. این حرف ما نیست؛ بلکه عملکرد آنان است. چندین سال است که اسرائیل درباره مهدویت بسیار کنفرانس برپا می‌کند. چه کسی حاضر است با عقل بشر امروز (اعم از دموکراتیک، لیبرال و ...) و با این وسایل ارتباطات جمعی و... بگوید: من برای آینده بشر ایده دارم؟ آن هم ایده‌ای جاذب؟ در این‌جا همین بحث امامت پیش می‌آید. پس این امر، باعث تکاپو، جهش، جوشش و گسترش می‌شود و از این جهت، گرایش به این پروژه نیز هر روز بیشتر و بیشتر می‌شود (غیر از مواردی که شاید در کتاب الإمامة الإلهية تذکر

دادم که گرایش به امامت، تبیین صحیح دین است از لغزش‌ها، از جهت تئوری ایده‌آل و...).

(امامت) یعنی جوهر امامت با مهدویت در مفهوم ظهورش، قوی‌ترین فلسفه‌ای است که دارد برای آینده نقشه ترسیم می‌کند.

آیة‌الله سَنَد: البته ما هنوز آن نقشه اصلی را مطرح نکردیم. آمادگی کنونی بشر برای دوره مهدوی مانند طفل مهد کودک است. آن رجعت‌ها و بعد کامل‌تر و کامل‌تر. اکنون برای ذهن بشر هولناک است و قابل تحمل نیست. در بعضی جاها حضرت امیر می‌فرماید: مجاز نیستیم بیان کنم؛ چون شما تحمل آن را ندارید. چه کسی چنین بلندپروازی‌ای را در تعیین چشم‌انداز بشر ترسیم کرده است؟

این بحث عینیت است و بنابراین باز هم به همان محور چهارم منتقل می‌شویم که تجلی‌گاه توحید، نبوت و معاد، خود ائمه علیهم‌السلام هستند؛ یعنی به یک معنا توحید، اصل است و به یک معنا ریسمان «حَبْلٌ مَّمْدُودٌ» برای توحید «حَبْلٌ عِنْدَ النَّاسِ» همان «تَارِكٌ فِيكُمْ» است. شروع، کلید و دروازه توحید امامت است: «لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ»^۱ همان‌طور که در بیانات رسول خدا و اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز آمده است که «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» یا «بَابَ الْمَقَامِ»^۲ یا «السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ»^۳.

بنابراین، رجعت، خود مرحله‌ای است برای شناخت بیشتر بحث‌های توحید، نبوت و معاد و این همان بحث امامت است. به عبارت دیگر، بحث امامت زبانی است بسیار گویا برای توحید، نبوت، معاد و بحث‌های دیگر دین. پس امامت برای چیزهای بالاتر از خود، دروازه است و برای چیزهای پایین‌تر از خود، مانند نوک هرم است. این خود یک نظریه است و من نظریه روشی معرفتی در معارف دین به نام اصول القانون یا اصول المطالب دارم که به شکل هرمی و شبیه هرم است. این خود بحثی است که «از درون چیزی، چیز دیگری درمی‌آید». مثلاً بین قانون اساسی در هر دولتی با قوانین پارلمانی چه رابطه تئوریکی وجود

۱. اعراف: ۴۰

۲. بحارالأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۷۹

۳. دعای ندبه

دارد؟ بین قوانین پارلمانی با قوانین وزارتخانه‌ها چه رابطه‌ای وجود دارد؟ این رابطه به‌طور آشکار عینیت ندارد و از این رو بسیار جنجال‌آور است و حقوقدانان در این زمینه بسیار بحث و گفت‌وگو می‌کنند. همین‌طور بین قوانین وزارتخانه‌ها با قوانین استانداری‌ها و شهرداری‌ها و حتی شهرداری‌ها و بخش‌داری‌ها.

البته این رابطه میان اصل و فرع، بحثی جداست و منظور این است که از درون چیزی، چیز دیگری درمی‌آید. یا مثلاً از یک مفهوم و معنای بسته‌ای مانند انسان، مفاهیم جوهر، ذو ابعاد ثلاثه، نام، حساس، متحرک بالاراده، حیوان و ... یعنی حدود ده یا بیست معنا درمی‌آید. مهم این است که چطور این مفهوم بسته انسان، به شکل این معانی باز شده است؟ حتی در تفسیر هم روی این مسئله بحث و این، یکی از بحث‌های جالب علم اصول است و باز برمی‌گردد به محور اول بحث.

البته من تعریف دیگری برای علم اصول، غیر از تعریف مشهور متأخرین بیان کرده‌ام و آن این است که علم اصول تنها مانند چراغ، کاشف از واقع نیست؛ بلکه مانند نخی است که دانه‌های تسبیح را به هم وصل می‌کند. به عبارت دیگر، فقط ارائه‌کننده نیست؛ بلکه تولیدکننده است. الآن در تعریف معروف، علم اصول ارائه‌کننده است که البته این یکی از وظایف علم اصول است و وظیفه دیگر آن تولید کردن و از شکم چیزی، چیز دیگری درآوردن است. این خود بحثی است طولانی و روشی بسیار مهم در مباحث امامت و معارف دینی است. این روش ششم یا هفتم است که باید به پنج روش بیان شده در محور اول اضافه شود. چون امامت جزو اصول دین است، نسبت به بالاتر از خود، یعنی توحید و نبوت دربان است و نسبت به پایین‌تر از خود، اصلی است که از آن، شاخه‌های مختلف بیرون می‌آید و این نشان‌دهنده جایگاه مهم امامت است که نسبت به بالاتر از خود مهره‌ای مهم است و نسبت به پایین‌تر از خود نیز هیمنه و احاطه دارد و اهمیت نقش آن هم به همین علت است.

(امامی) ظهور این نقش چگونه قابل کشف است؟ یعنی ما به هر صورت در توحید شاهد این هستیم که شخصی اهل توحید است، ولی از امامت و ولایت چندان بویی نبرده؛ یا اهل فقه، اخلاق و سلوک است، ولی از امامت سرنخی ندارد. یعنی در پایین به بالا تخصص پیدا می‌کند، اما لزوماً از امامت خبری ندارد.

آیة الله سَنَد: به همین دلیل، به طور جمعی و منظومه‌ای، هیچ‌گاه دایره کامل در اختیار او نخواهد بود؛ هیچ بخشی از دایره و هیچ بخشی از اندماج.

(امامت) مفهوم اندماج در این جا چیست که امامت هم در بالا و هم در پایین نقش دارد؟
آیة الله سَنَد: یعنی باب و کلید است برای بالا و چتری است که احاطه وسیعی به پایین دارد.

(امامت) پس این بسته‌ای است سر بسته که باز شدنش به این است که در امامت به خوبی عمیق شود؛ یعنی بخواهد از فقه، دوباره امامت و تجلیات امامت را کشف کند و آن را نشان بدهد.

آیة الله سَنَد: بله؛ به خاطر این که این فروع، پس از آن حلقه‌ها، منابع و منازل بالاتر هستند و مانند رودی است که از آن جا سرچشمه گرفته است؛ یعنی از همان اصولی که به آن اصول قانون می‌گویند. مثال آن، کلمات پیامبر ﷺ است که حضرت امیر علیه السلام به دستور ایشان برای مردم بیان فرمودند که: «أنا وأنت يا علي أبو هذا الخلق فمن عتقنا فعليه لعنة الله... يا علي أنا وأنت أجيرا هذا الخلق فمن منعنا أجرنا فعليه لعنة الله... يا علي أنا وأنت موليا هذا الخلق فمن جحدنا ولاءنا وأنكرنا حقنا فعليه لعنة الله». این بحث فقهی وصیت است ولی از آن در عقاید استفاده شده است.

همان‌طور که عرض شد، یکی از روش‌های بیان فرمایش‌های ائمه علیهم السلام همان زبان فقه است که همه کس آن را می‌فهمند و می‌پسندند. همه پیچیدگی‌های معارف دین را می‌شود آسان بیان کرد. این که معنای وتو چیست و موازی یا معادل آن نزد شیعه چیست؟ جهاد ابتدایی، حکومت جهانی حضرت مهدی، سازمان ملل یا یک نظام جهانی چیست؟ حتی در مورد بحث ارتداد و چیزهای دیگر؛ همه می‌پذیرند که در فطرتشان گرایش به این‌ها وجود دارد. پس قانون که از فطرت است، از اخلاق نشئت می‌گیرد و اخلاق نیز از عقاید ناشی می‌شود و اگر دقت کنیم مانند چراغ، کلید، دروازه یا پنجره‌ای است که ما را به مقصد می‌رساند.